

## «راه سبز امید» همه جنبش سبز نیست، یادداشتی بر مقاله محسن کدیور - آرش جودکی

واکنش مرا نسبت به مقاله محسن کدیور، «جنبش سبز و قانون اساسی»، تعریفی که از جنبش سبز به دست داده همچنین زیرکی‌های نه چندان دل‌انگیزی که در کار کرده بیشتر برمی‌انگیزند تا اعلام استقبال وی از نقد آرائش. چون نگارنده، هنگامی هم که کدیور بر نمی‌تابید که کسی از ظن خود یار سبز گردد، به نقد سخنانش برآمده بود.<sup>1</sup> با پنداری که او از جنبش سبز برای خویش بافته است، نشان می‌دهد که هنوز هم آن یاری را بر نمی‌تابد. از اینرو نگارش متن حاضر همچون متن پیشین در نهایت نه وابسته به استقبال اوست و نه دل‌بسته به پاسخی از سوی او. چرا که قلم‌فرسایی‌های هر یک از ما به منظور دریافت جنبش سبز سخنانی هستند همچون خود این جنبش متعلق به سپهر همگانی که با همسخن گرفتن همگان آنان را هم در سخن گفتن هنباز می‌کنند. پیدایش سخنانی چنین که در گرو این هنبازی بوده و هستند با گردش خود به پویایی آن یاری می‌رسانند. اما سخنانی از فرازا که گوینده‌شان مدعی داشتن دیدی چنان محاط بر واقعیت است که نه تنها زیر و زبر همه آنچه هست را فرو می‌گیرد بلکه به شدنی‌ها و بیوسیدنی‌ها هم آگاهی دارد، کمتر جایی به دیگری و سخن او می‌دهند. دیدی اینچنین که برداشتش از واقعیت را خرد فراگیرنده آن می‌داند خودش را هم بجای همان واقعیت می‌گذارد و دید و سخن دیگری که با آن همخوانی ندارد را دور از واقعیت و چه بسا در تضاد با آن می‌خواند. بدگمانی من به صداقت او در گفتن استقبالش از انتقاد نیست، به سرشت گفتار اوست که از آن استقبال تعارف می‌سازد. حرف اما خودش مثل تعارف است که می‌گویند آمد نیامد دارد. آمدنش بسته به این است که دیگری حرفی را به خود بگیرد و از این رهگذر حرف در خود فرو بسته را بگشاید که گشایندگی، ذات حرف است. چون می‌گویند حرف حرف می‌آورد.

تا کدیور سخن مرا از پیش به چوب «سکولاریسم ذهنی» نراند - که همچون برخی اصطلاحات دیگرش (دموکراسی حداقلی، دموکراسی حداکثری...) خالی از کژفهمی نیست - باید گفت هر سخنی را به سنگ راستی می‌سنجند نه به سنگ لباس گوینده آن. اما این خود کدیور است که گاهی می‌خواهد حرف دهانش حرف لباسش باشد. حرف‌هایی که یا با گفتن «لا مشأح فی الاصطلاح» یا با همسان گرفتن شان با «مطالبات واقع‌گرایانه و مقدور ملت» می‌خواهد چون بدیهیات شان جا بیندازد در خود کژی‌هایی دارند که واکنش به آنها را ناگزیر می‌سازند. ستیزه اگر نه، همه حرف اتفاقاً از یکسو بر سر همین اصطلاحات و از سوی دیگر بر سر مقدور گردانیدن چیزهایی است که تا کنون نامقدور می‌نمودند. کم نما شدن حضور مردم در خیابان‌ها فرصت نفس تازه کردن هم به کسانی چون کدیور داده است تا حرف در دهان مردمی بگذارند که وقتی دهان می‌گشایند همیشه فقط آنچه اینان می‌خواهند بشنوند را نمی‌گویند، هم به حکومت که تکاپو می‌کند چنین بنمایاند که آنها از آسیاب افتاده و اصلاً مردمی در کار نبوده است. سخن کدیور ناخواسته آب به آسیاب همین نمایش می‌ریزد.

<sup>1</sup> ر.ک: آرش جودکی، شعار جمهوری ایرانی و ضرورت‌های جنبش سبز، نقدی بر سخنرانی محسن کدیور.

می‌گویم ناخواسته، چون به هیچ‌گونه همدلی، حتی پنهانی، میان کدیور و دارودسته اوباش حاکم باور ندارم. با این حال بر این باورم که کژخوانی اگر جا بیفتد به کژنمایی خواهد انجامید.

کدیور با شاخص قرار دادن قانون اساسی جمهوری اسلامی، رفتارهای مختلف در قبال آن را به چهار دیدگاه تقسیم می‌کند: نخست دیدگاه رسمی که قانون اساسی را به «ولایت مطلقه فقیه» تقلیل می‌دهد و سپس سه دیدگاه دیگر که در مخالفت با اولی رویکردهای دیگری به قانون اساسی دارند که به ترتیب عبارتند از دیدگاه قانونی، دیدگاه دموکراتیک و دیدگاه سکولار. برخلاف این دو دیدگاه آخر که قانون اساسی حاضر را از بنیاد و از پیش مردود می‌شمرند، دیدگاه قانونی با استناد به همان قانون اساسی است که از در مخالفت با دیدگاه رسمی درمی‌آید. کژخوانی آنجاست که کدیور جنبش سبز را به تمامی با این دیدگاه یکی می‌گیرد. کاری که خود میرحسین موسوی نیز نمی‌کند. اگر اصل همه‌پرسی برای تصمیم‌گیری درباره آینده نظام که از خواست‌های مشترک میان سه رویکرد معترض است اما برای دیدگاه قانونی چندان درخواست عاجلی هم نیست را کنار بگذاریم، دو اصل دیگر این دیدگاه یعنی وفاداری به آرمان‌های انقلاب اسلامی و اجرای بی‌تنازل قانون اساسی همان اصول ترسیم شده «راه سبز امید» هستند که کدیور می‌خواهد آن را به جای جنبش سبز جا بزند و جا بیندازد. و اینگونه تعریف جنبش سبز می‌شود جنبشی که «نه قصد تغییر رژیم را دارد و نه مطالبه‌ای فراتر از قانون اساسی» و اهدافش می‌شود دستیابی به «استقلال و آزادی و عدالت و اسلام رحمانی» زیر لوا و به نام قانون اساسی.

راه سبز امید هرچند از جنبش سبز جدا نیست ولی همه آن نیست. همسان کردن این دو آیا کژنمایی نیست؟ تکصدایی کردن جنبشی که باز به گفته خود موسوی ویژگی‌اش در چندصدایی بودن آن است، آیا بازآفرینی همان منطق خودی و غیرخودی اینبار پیش غیرخودی‌ها نیست؟ وقتی صدای مردمی که در کنار شعارهای دیگر فریاد هم می‌زدند: «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» دیگر کمتر در خیابان‌ها طنین می‌افکند، کدیور فرصت را غنیمت می‌شمرد تا بگوید این جنبش رویکردی قانونی است چون «بر یک مطالبه قانونی شکل گرفت» رأی من کو؟ و سپس بزودی «اجرای بی‌تنازل قانون اساسی» به مطالبه درجه اول آن ارتقا یافت. چه کسی این شعار آخری را از مردم شنید؟ تحریف شعار مردمی که نخست رأیشان را دزدیدند و حالا هم حرف در دهانشان می‌گذارند، کژگویی نیست؟ برای کدیور انگار گریختن از زبان و منطق نظام دشوارتر است تا دل‌کندن شجاعانه و گسستن صادقانه‌اش از پیکره آن نظام.

برای یکی کردن راه سبز امید و جنبش سبز، کدیور نیازمند به کار گرفتن ترفندهایی می‌شود که بیشتر به زرنگی می‌مانند تا واقع‌گرایی که به آن می‌بالد. اینجاست که کمی کژبازی در کار می‌کند. چون با بازگونه‌نمایی واقعیت مزاحم می‌کوشد آن را با دلخواه خود یکسان کند. همه می‌دانند که راه سبز امید از پس جنبش سبز سر بر کرده است. اما کدیور می‌خواهد این پیوند را جور دیگری بشناساند: «دیدگاه قانونی دیدگاه آن دسته از منتقدان جمهوری اسلامی است که اعتراضات مردمی یکسال اخیر را با عنوان «جنبش سبز» تدارک دیده‌اند». در زبان اوباش حاکم بر ایران چنین تدارکی می‌شود فتنه‌انگیزی و برگزارکنندگان سران فتنه. تعبیری که سوای بار

منفی‌شان واقعیت را همان اندازه بازگون می‌نمایاند که حرف‌های کدیور. چون آنچه این منتقدان تدارک می‌دیدند کارزاری انتخاباتی بود در چارچوب نظام که اگر شور مردمی پشتوانه‌اش نبود و به آن جان نمی‌داد می‌شد یکی دیگر از همان بیشمار انتخابات بی‌های و هوایی که جمهوری اسلامی در عمر خود کم نداشته است. واکنش مردم به تقلب در انتخابات که با حضور در خیابان‌ها نمود پیدا کرد خودشان را پیش از همه غافلگیر کرد. تدارک کنندگان کارزار انتخاباتی پیدایش جنبشی در این ابعاد را نه پیشینی می‌کردند و نه آرزو، چون جنبش سبز در خود ظرفیت به زیر آوردن کل نظام - که کدیور چه بخواهد چه نخواهد نظام ولایت فقیه است - را دست کم چون شایدبودی (امکان) در خود دارد.

می‌دانم کدیور اینگونه پاسخ خواهد داد که خردمندی حکم می‌کند تا «تیین مطالبات بر اساس ظرفیت جنبش» که تاب آن «محدود و توانش مشخص است» انجام بگیرد. بگذریم که این تاب و توان محدود و مشخص را از پیش همان تعریف مشخص و محدودش از جنبش سبز رقم زده است. او تئذاًند هم خود می‌برد و هم خود می‌دوزد تا مبادا کسان یا ناکسانی دیگر زودتر از او و همفکرانش مدعی نمایندگی جنبش سبز شوند. بدبرشی و بددوختی از سر همین شتاب است. دموکراسی حداقلی یا حدکثری ندارد تا «عمده بحث» بخواهد بر سر «امکان عملی تحقق» یکی از آن دو باشد. چون دموکراسی یعنی گشایش سپهر همگانی دیگری به جای سپهر موجود به طوریکه حق تصمیم‌گیری در مورد امور همگانی حق و سهم هر کس و ناکسی باشد و همگان بتوانند مدعی نمایندگی همگان باشند و نه تنها عده‌ای که برای این نمایندگی عنوانی از خود در می‌آورند. به جای دلشاد شدن به اینکه فریادهای الله اکبر مردم از سر بام نشان از بخت هنوز بلند اسلام سیاسی رحمانی دارد، باید شنید که مردم آرزوی از جا گسیختن «شالوده‌های خلق‌افسای و به نام رستگاری دست‌اندرکار»<sup>2</sup> حاکمان خود خداصفت خواننده را بانگ می‌زنند تا به آنها بفهمانند که «کدخدات منم»<sup>3</sup>. اگر از دموکراسی حرف می‌زنیم یعنی همنشینی دو اصل به ظاهر ناسازگار: یک) قدرت سیاسی از مردم سرچشمه می‌گیرد، دو) قدرت، قدرت هیچکس نیست. و گرنه دیوار حاشای مفاهیم من درآوردی بلند است.

از دید کدیور شرایط فرهنگی سیاسی اجازه تحقق بخشی به خواست‌هایی فراتر از حدود قانون اساسی را نمی‌دهند و بخشی از این خواست‌ها «اصولاً با فرهنگ و ارزش‌های اسلامی مورد قبول اکثریت ملت ایران سازگاری ندارد». پافشاری بیش از حد کدیور بر قانون اساسی شاید به علت سازگاری آن با همین ارزش‌ها باشد. پشت سر مفهوم دموکراسی حداقلی، مفهوم دیگری به همان اندازه و حتی شاید بیشتر پا در هوا به نام دموکراسی دینی یا بومی خانه کرده است که شکل امروزی شده همان مفهوم مشروعه در آغاز دوران مشروطه است. چون خود او به آن دوران اشاره کرده است، یادآوری واکنش مشهدی باقر بقال نماینده مجلس اول به نقل از خاطرات تقی زاده بد نیست. وقتی علما از موافقت محمدعلی شاه با عنوان مشروعه استقبال کردند و کسی را یارای ایستادگی در برابر آنها نبود نماینده صنف بقال و رزاز و میوه‌فروش برخاست و گفت: «ما اصناف و یخه

<sup>2</sup> از شعر «مرغ آمین» نیما.

<sup>3</sup> با اشاره به مصرعی از مولوی: اگر خدا صفتی دانک کدخدات منم.

چرکین‌ها و مردم عوام این اصطلاحات غلیظ عربی را نمی‌فهمیم. ما این چیزی را که به زحمت و خون دل و اینهمه مجاهدت گرفته‌ایم اسمش مشروطه است و ما با این لفظ‌پردازی، مشروطه خودمان را از دست نمی‌دهیم.» آنچه هم امروز مردم می‌جویند دموکراسی است که پایه‌هایش با همان انقلاب مشروطه ریخته شد. که البته باز کدیور تحقق آن را «ایده‌آلی غیر مقدور در شرایط فعلی ارزیابی» می‌کند و امیدوار است «ادله و قرائن کافی برای اثبات این مدعی از سوی قائلانش اقامه گردد».

من با ایده‌آل نامیدن چنین خواستی از سوی او مشکلی ندارم. اما واقع‌گرایی خود او ناظر بر امکان استقرار اسلام سیاسی رحمانی هم ایده‌آلی است. من با این امر هم مشکلی ندارم که از اسلام می‌شود چیزهای دیگری در درآورد و آنها را گذاشت در برابر همه آنچه این سی و چند سال از آن درآورده اند که پدیدآورندگان با مسلمانی‌شان نشان داده‌اند که دست کم به نبودن فردایی از پس امروز سخت ایمان دارند. مشکل اینجاست که کدیور می‌پندارد که مردم عمر عزیز را از سر راه آورده اند که از پس سی و چند سال آزمودگی باز به آزمون و خطا پردازند. راهکارهای پیشنهادی‌اش هم کمتر ایده‌آلی نیستند. چون می‌خواهد دوباره فکر اصلاح‌پذیری رژیم‌ی که سردمدارانش اصلاً نه پشتیبانی از اصلاحات دارند و نه در پی آن می‌روند را جا بیندازد. بدون فشار مردم، یعنی بدون فشار جنبش سبز، دارودسته اوباشی که هم پول دارند و هم زور و جز حفظ قدرت و ادامه چپاول هدف دیگری ندارند را چگونه می‌توان به عنایت به اصول قانونی متضمن حقوق شهروندی وا داشت؟ با من بمیرم تو بمیری؟ یا با کدخدامنشی؟

می‌پرسم آیا مشکل اساسی حرف‌های کدیور که سنگ بنای تمامی استدلال‌هایش هم هست، برداشت او از قانون نیست؟ و این برداشت در جاهایی با مفهوم قانون در نظام ولایی همپوشانی ندارد؟ با توجه به تباهی مفهوم قانون و فساد اجرایش در نظام جمهوری اسلامی، طرح این پرسش شاید برخوردارنده در نظر بیاید. اما قصد من توهین به کدیور نیست، قصد من اگر نه بازکردن، دست سودن به گره کوری است که برای من در پس استدلال‌هایش نهفته است. دموکراسی همچون ساختار سیاسی مدرن در فرایندی چند صد ساله ریشه دارد که در اروپا به درهم‌تنیدگی اصول قدرت سیاسی، قانون و دانش در اصل ایمان پایان داد. انقلاب مشروطه ما را هم در این فرایند شریک کرد. جمهوری اسلامی در خودش واکنشی به این جداسدگی اصول دارد و می‌خواهد دوباره همه آنها را به یک تن یگانه ارجاع دهد: ولی فقیه. با خمینی این امر راحت‌تر صورت می‌گرفت تا با خامنه‌ای که مجبور شده زره از سپاه بر خود سازد تا یک‌تنه بار این همه را به دوش بگیرد. بیگمان برای کدیور قانون نه در خدمت قدرت باید باشد و نه همدست آن. اما هنگامی سازگاری قانون با ارزش‌های اسلامی را پیش می‌کشد انگار می‌خواهد استقلال آن را منوط بر عدم مخالفت با شرع کند. آن هم به این علت که نودوهشت درصد ایرانیان مسلمان اند. مثل این می‌ماند که بگوییم در کشوری که رنگ چشمان اکثریت مردمش آبی است، پرچمش هم باید آبی باشد.

همان تجربه تاریخی انقلاب مشروطه را باید یکبار دیگر به یاد آورد. آن زمان هم مذهب از امروز ریشه دار تر بود و هم شرایط سیاسی فرهنگی نامناسب تر. با این حال دیدیم هنگامی که بویه آزادی و خواست اثبات برابری در می گیرد، مردم از خود و شرایط شان بسی فراتر می روند.

آرش جودکی - 14 اردیبهشت 1389، 5 مه 2010